



بررسی روابط برمکیان با امام کاظم (علیه السلام) و خاندانش

دریافت: ۱۳۹۸/۶/۲۲ پذیرش: ۱۳۹۸/۹/۲۰

سیدعلاءالدین شاهرخی^۱

چکیده

خاندان برمک از ابتدای به قدرت رسیدن عباسیان، عملاً اداره سرزمین‌های پهناور خلافت اسلامی را در دست گرفتند. یحیی برمکی و پسرانش در ۱۷ سال نخست خلافت هارون الرشید، از نفوذ و قدرت نامحدودی برخوردار شدند. مصادف شدن این دوران با امامت حضرت موسی کاظم (علیه السلام) رهبر شیعیان امامیه، موجب شد تا دستگاه خلافت بارها با بهانه‌های مختلف، آن حضرت و بسیاری از خاندان و بستگان ایشان را اذیت و آزار کند و حتی به شهادت برساند. چگونگی ارتباط ایشان و رفتار این خاندان ایرانی با امام و خاندانش در منابع نقل شده است؛ اما در این خصوص ابهام و گاه تردید و تناقض‌هایی وجود دارد که نیازمند بررسی جامع و دقیق است. این پژوهش به شیوه توصیفی تحلیلی و با نقل و بررسی این گزارش‌ها تلاش دارد برخی حقایق مربوط را آشکار سازد. ارادت دیرینه ایرانیان به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله)، همچنین ایرانی بودن برمکیان اهمیت این مطالعه را در کنار ضرورت آشکارسازی حقایق تاریخی دوجندان می‌کند. یافته‌های این پژوهش بیانگر این واقعیت است که خاندان برمکی به‌رغم وابستگی کامل به خلافت عباسی و به کارگیری توان مدیریتی خود برای بقای آن در مواجهه با امام کاظم (علیه السلام) روش یکسانی نداشتند. برخی از آنان تحت هیچ شرایطی مایل نبودند در ریختن خون آن حضرت مشارکت کنند در حالی که برخی دیگر برای رضایت خلیفه به این کار نیز اقدام کردند؛ همچنین بر خلاف تعدادی از گزارش‌ها مبنی بر گرایش آن‌ها به تشیع و امام هیچ گونه گزارش تأیید شده‌ای در تأیید این فرضیه موجود نیست.

کلیدواژه‌ها: امام کاظم (علیه السلام)، آل برمک، عباسیان، هارون الرشید، سادات علوی.

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان: shahrokhi.a@lu.ac.ir

مقدمه

در قرون نخستین بعد از ظهور اسلام، پس از فروپاشی حکومت ساسانیان و الحاق ایران به سرزمین های پهنای اسلامی، حاکمیت سیاسی و مدیریت این قلمرو گسترده بر عهده خلفا قرار گرفت. در این مدت برخی اشخاص یا خاندان های ایرانی توانستند در کنار خلفا در نظارت و اداره امور نقش بسیار مهمی ایفا کنند. البته پس از دوران کوتاه خلفای راشدین، ساختار نظام سیاسی حاکم بر خلافت به یک امپراتوری تبدیل شد.

به نظر ایزنشتاد، امپراتوری یک ساخت سیاسی است که با تسلط گروهی از نخبگان با هدف استقرار نظام سیاسی واحد متمرکز شکل می گیرد و در آن تصمیم گیری و هدف گذاری سیاسی انحصاری است (Eisenstadt, 1968:43). حاکمانی که امپراتوری را تشکیل می دهند، به رغم گرایش به استقلال از ساخت های سنتی، مقید به آن باقی می مانند. در نتیجه رقابت ها، سمت گیری ها و فعالیت های درون امپراتوری، گرهی از روابط متقابل به وجود می آورند که موجب شکل گیری تناقض ها و تضادهای بسیار در این ساخت می شود و از دیدگاه بودن، ساخت امپراتوری را به ساختی انحطاطی مبدل می سازد (بودون، ۱۳۶۴: ۴۸).

حاکمان و امرای مسلط بر امپراتوری ها به کنترل منابع انسانی و غیر انسانی و به کارگیری آن ها در جهت اهداف خاص خود گرایش دارند. به این منظور گروه های منزلت جدید در مقابل اشراف ایجاد می کنند که همان تشکیلات اداری وفادار به خودشان است. خاندان برامکه از خانواده های ریشه دار ایرانی بودند که بر اساس نیاز خلافت عباسی به دیوان سالاران و دبیران کارآمد وفادار به خود، در دوره نخست این خلافت به مقام هایی عالی رتبه و حتی وزارت دست یافتند. آن ها به خصوص حدود دو دهه نخست خلافت هارون الرشید تمامی امور کشوری و لشکری خلافت پهنای اسلامی را عهده دار بودند و خلیفه وقت تنها عنوانی داشت^(۱).

فتوحات اسلامی بین ملت های مختلف مسئله جدیدی را به وجود آورد که آن تقابل اعراب با موالی یا نومسلمانان غیر عرب بود. این مشکل تا حدودی با فروپاشی خلافت اموی و

دستیابی ایرانیان به مناصب حکومتی کاهش یافت. با وجود این، برخی تعارضات دیگر حل نشده باقی ماند. توضیح آن که رویکرد دیگر نهضتی که از خراسان آغاز و به سرنگونی امویان انجامید، اجرای عدالت یا به قدرت رسیدن خاندان پیامبر اکرم (علیه السلام) بود. شعار اصلی انقلابیون الرضا من آل محمد بود (سیوطی، ۱۴۲۴ق: ۳۱۲). بار اصلی مبارزه علیه امویان بر دوش علویان قرار داشت. بسیاری از مردم خراسان از طریق آنان به جایگاه خاندان پیامبر (علیه السلام) پی بردند؛ با این حال عباسیان به زیرکی نهضت را به نفع خود رقم زدند.^(۷)

با استوار شدن قدرت عباسیان نه تنها به خاندان پیامبر (علیه السلام) توجهی نشد بلکه آنان به شدت هدف تعقیب و آزار قرار گرفتند. می توان ادعا کرد راهبرد خلافت عباسی در سرکوب علویان حتی شدیدتر از دوران بنی امیه بود. در این میان برخی اشخاص که در خدمت این خلافت قرار داشته اند و سپس هدف غضب و تعقیب قرار گرفتند به هر دلیل، علوی قلمداد شده یا این احتمال به آنان نسبت داده شده است.

خاندان برامکه با این که در عالی ترین جایگاه و موقعیت در خلافت عباسی و حکومت هارون الرشید قرار داشتند، توسط برخی منابع، علوی یا دارای تمایلاتی به این گروه مطرح می شوند؛ حتی برخی علت خشم غیرمنتظره هارون الرشید بر این خاندان و فروکشیدن آن ها را از قدرت، به همین سبب می دانند. عمومیت این شبهه و تردید تا بدان جاست که گاه پژوهش های جدید با طرح دیدگاه های مختلف معمولاً از اظهار نظر صریح خودداری می کنند؛ از این رو ضرورت دارد رابطه برامکه با امام و خاندانش مورد بررسی دقیق قرار گیرد تا ابهام های موجود برطرف شود.

پرسش اصلی ما در طی این پژوهش آن است که باور و اعتقادات خاندان برامکه درباره امام کاظم (علیه السلام) و خاندانش چه بوده است؟ بالطبع بر این اساس می توان نوع گفتمان این خاندان را که بر مسند قدرت نیز قرار داشتند با علاقه مندان به امام به خصوص شیعیان امامیه دریافت. برامکه چنانچه در آن زمان شیعه بوده اند، چگونه عهده دار امور اجرایی خلافتی شده اند که رویکردش نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) و طرفداران شان مبتنی بر سرکوب مطلق بود؟ آیا همکاری برامکه با خلافت همچون برخی موارد دیگر با کسب

اجازه از امامان معصوم علیهم السلام بوده است؟ یا اینکه اصولاً انتساب تشیع به برامکه امری ساختگی است که در این صورت علت این موضوع باید بررسی شود.

این پژوهش از نوع پژوهش تاریخی بوده و در انجام آن از روش تحقیق اسنادی استفاده شده است؛ شیوه انجام کار به این ترتیب بود که در وهله اول، اطلاعات مورد نیاز پس از مراجعه به منابع و مآخذ و همچنین پژوهش‌های جدید گردآوری و پس از بررسی لازم، دسته‌بندی شد و انسجام این یادداشت‌ها در چارچوب اهداف پژوهش مورد استفاده قرار گرفت. متأسفانه با وجود اهمیت این موضوع در تاریخ ایران و اسلام، چندان که لازم است مورد توجه پژوهشگران قرار نگرفته است. در پژوهش‌های متعددی که درباره برامکه انجام شده است، گاه هیچ اشاره‌ای به این موضوع نشده یا به چند سطر اکتفا شده است. لوسین بووا (۱۳۶۵) همچون اکثر پژوهش‌هایی که درباره امامان معصوم علیهم السلام است، به ابعاد مختلف زندگی امام کاظم علیه السلام پرداخته و تنها در چند سطر به مسائل بین ایشان و برامکه اشاراتی کرده است. سید محمود سامانی (۱۳۹۲) از دیگر پژوهش‌ها به این موضوع توجه بیشتری کرده است. وی عمده بحث خود را بر روابط امام کاظم علیه السلام و ایرانیان متمرکز کرده و در ضمن آن به روابط آل برامکه و امام هم اشاراتی دارد. امیر اکبری (۱۳۸۶) بر نقش برمکیان در رقابت میان عنصرهای عرب و ایرانی در تشکیلات اداری دوران خلافت هارون الرشید تمرکز کرده است. این پژوهش خارج از محورهای مورد توجه و انجام شده سابق، با تمرکز بر رابطه امام کاظم علیه السلام و خاندانش با برمکیان فارغ از حاشیه‌ها و مطالب دیگری که تاثیری در این خصوص نداشته، به دنبال رفع ابهام و تردیدهای موجود است.

برمکیان از آغاز تا وزارت

واژه «برمک» از جانب برخی محققان بررسی شده است. از جمله منشی‌زاده در حواشی بر وهرود و آرنک با توجه به مشابهت بین برامکه و بهارمه (بهرام‌ها) این دو واژه را یکی دانسته و معتقد است که برامکه صورت جدید بهارمه است (مارکوارت، ۱۳۶۸: ۱۶۵). بر اساس نظری دیگر، این واژه عربی‌سریانی است که اصل آن از «بر» سریانی به معنای

پسر و «مک» عربی (مخفف مکه) و به معنای «پسر مکه» است (بووا، ۱۳۶۵: ۱۷۲-۱۷۳). دیدگاهی دیگر که ظاهراً قابل قبول تر به نظر می آید آن است که «برمک» شکل دگرگون شده واژه سانسکریت «پَره مکه؛ پرماکا» به معنای رئیس است (همان: ۱۷۱).

درباره کاربرد این واژه که ارتباط مستقیمی با اجداد خاندان برامکه دارد نیز اقوال مختلفی موجود است. از جمله اینکه برمک نام عام پردهدار و کاهن معبد نوبهار بوده (ابن فقیه، ۱۴۰۸ق: ۲۹۳). نظری دیگر با نفی مقامی روحانی برای برمک، او را مسئول املاک معبد نوبهار قلمداد می کند و با توجه به گستردگی این املاک، در نتیجه نفوذ از بلخ فراتر بوده است (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۱۸۱).

وجود گزارش های متعددی که ارتباط خاندان برامکه را با پرستشگاه نوبهار نقل می کنند، جای تردیدی در این خصوص باقی نمی گذارد؛ هر چند در نوع این پرستشگاه اتفاق نظر وجود ندارد اما بنای این پرستشگاه به کیقباد نسبت داده می شود (فردوسی، ۱۳۶۹، ج ۴: ۱۱۳۴). درباره این که این مکان آتشکده بوده یا معبد بودایی، نظرات یکسانی وجود ندارد. پژوهش های اخیر، نوبهار را معبدی بودایی و برمکیان را پیرو این آیین معرفی می کند. در این صورت البته آنان هندی قلمداد می شوند؛ چنانکه نقل شده پادشاهان هند و چین ضمن فرستادن هدایا، هنگام بار یافتن بر دست های برمک بوسه می زده اند (ابن فقیه، ۱۴۱۶ق: ۲۹۳). وجود کتیبه های آشوکا (متوفی ۲۳۲م.) در ننگرهار و قندهار مؤید این دیدگاه است که آن مکان، معبدی بودایی بوده، زیرا کیش بودایی در این نواحی رواج داشته است (حبیبی، ۱۳۴۳: ۵). برای حل این دیدگاه های مختلف ممکن است در طول این مدت تغییر کیشی توسط برمکیان انجام شده باشد و به همین دلیل هر دو باور آنان نقل شده است.

خالد بن برمک نخستین فرد از این خاندان بود^(۳) که در ابتدا در خدمت امویان قرار گرفت و سپس به عباسیان پیوست. توانایی و کارآمدی وی در انجام مأموریت هایی که عهده دار گردید، موجب شد تا سفاح اولین خلیفه عباسی، پس از قتل ابوسلمه، وی را به مقام وزارت منصوب کند؛ البته خالد با وجود انجام وظایف وزیر، از پذیرفتن این عنوان

خودداری کرد. ظاهراً او پس از مرگ ابوسلمه از استعمال این لغت احتراز می‌کرد (اصفهانی، ۱۹۶۳، ج ۳: ۳۶).

خالد در زمان خلافت منصور نیز تا مدت‌ها در منصب وزارت باقی ماند و پس از آن نیز مناصب مختلفی بر عهده او قرار گرفت. این روند توسط فرزند و نوادگان وی استمرار یافت. یحیی پسر خالد توانست با مدیریت عالی خود و انجام خدمات برجسته در زمان خلافت مهدی و هادی همچنان عهده‌دار مسئولیت‌های مهمی باشد^(۴). یحیی نقش بسیار مهمی در تربیت و حتی به خلافت رسیدن هارون ایفا کرد. او نه تنها رشوه کلان هادی را برای صرف نظر کردن از ولایت عهده‌ی هارون رد کرد (ابن طقطقی، ۱۳۸۴: ۲۷۱) بلکه نزدیک بود جان خود را در این راه از دست بدهد.

در ابتدای دستیابی هارون الرشید به خلافت، در حالی که مانند گذشته یحیی را پدر خطاب می‌کرد، همه وظایف خلافت را بر عهده وی قرارداد و چنین گفت: «پدر جان تو مرا به برکت و میمنت و حسن تدبیر خویش بدین مقام رساندی، من کار را به دست تو می‌سپارم» (مسعودی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۲۱۷). از این پس به مدت ۱۷ سال از خلیفه تنها عنوانی وجود داشت و کلیه امور اداری و حتی نظامی بر عهده یحیی و پسرانش به خصوص فضل و جعفر بود. برخی مورخان آنان را در این مدت «حاکمان روی زمین» خطاب کرده‌اند (شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱، ج ۱: ۳۶۱).

اعتقادات برمکیان

وجود گزارش‌ها و روایات متعدد و در عین حال متناقض درباره خاندان برمکه در منابع تاریخی، نباید موضوعی غیرعادی تلقی شود؛ تصمیم هارون الرشید، خلیفه وقت بر کنار نهادن و مبارزه قاطع با این خاندان، در کنار وجود دشمنانی کینه‌ورز و دارای نفوذ و سرانجام غیرعرب بودن‌شان، از هر جهت بستر را برای طرح هرگونه اتهام بددینی یا حتی بیدینی علیه آنان به ویژه از ناحیه نویسندگان وابسته به عباسیان فراهم کرد. مروری

بر این اتهامات بیانگر مجموعه‌ای ناهمگون از ادعاهایی است که در بسیاری موارد بدون مستندات یا با ارائه شواهدی ضعیف و به دور از ذهن همراه است. این فرضیه محتمل است که بسیاری از این اتهامات زمانی طرح و گسترش یافت که آل برمک هدف خشم خلیفه قرار گرفتند، لذا فرصت مناسب برای مخالفان آن‌ها فراهم شد.

پس از قتل جعفر برمکی، شاعری خاندان برمکیان را ساحر و آباد کننده نوبهار خواند (یا قوت حموی، ۱۳۹۹ق، ج ۴: ۸۱۹). اقدام برامکه در ساختن مسجد از جانب شاعری دیگر وقت‌گذرانی تلقی می‌شود نه اعتقاد به اسلام (جاحظ، ۱۴۱۸ق: ۵۴۷). چنانکه دستور یحیی برای سوزاندن عود در خانه کعبه به این منظور تعبیر می‌شود که وی قصد داشته کعبه را به آتشکده تبدیل کند (بغدادی، ۱۹۷۸: ۱۷۲؛ جهشیاری، ۱۳۵۷ق: ۲۵۴). این قبیل اتهام‌زنی در کنار دیگر موارد موجود در منابع، نشانه هجمه‌ای گسترده علیه این خاندان است.

روشن است که این قبیل نسبت‌ها تنها بر اساس طرح تشکیک و زیر سؤال بردن برخی اقدامات برامکه در حمایت از دین اسلام بود^(۵)؛ به علاوه شواهد متعددی در اعتقاد راسخ آنان به اسلام وجود دارد که به روشنی موجب رفع اتهام بددینی از آن‌ها می‌شود. ذکر چند مورد ذیل که به اختصار ذکر می‌شود گویای این مطلب است:

نقش خاندان برامکه در اسلام آوردن خاندان سهل غیر قابل انکار است. در واقع فضل و حسن، پسران سهل که هر دو زیر نظر یحیی پرورش یافتند، به دست او نیز مسلمان شدند (ابن اثیر، ۱۴۰۷ق، ۶: ۱۹۷). همچنین با این که اجداد برامکه در معبد نوبهار فعالیت می‌کردند اما فضل دستور داد تا بخشی از آن را تخریب کنند و به جای آن مسجد ساخت. وی در برابر علما اعلام کرد با این اقدام قصد دارد از ننگ انتساب احداث معبد به نیای خویش بیرون آید (بلخی، ۱۳۵۰: ۲۰). ساختن بناهای مذهبی متعددی در فعالیت‌های برمکیان به چشم می‌آید، از جمله فضل علاوه بر اقدام مذکور، مسجد جامع دیگری در بخارا بنا کرد که به جامع حصار معروف شد (نرشخی، ۱۳۵۱: ۶۹).

شواهد متعدد دیگری در تقیّد آن‌ها به واجبات دینی به ویژه نماز و روزه وجود دارد؛ به

گونه‌ای که حتی بیانگر اعتقاد عمیق این خاندان به اسلام است. از این گونه گزارش‌ها در زمانی که دارای قدرت بودند، نقل شده است؛ حتی پس از این که توسط هارون الرشید از منصب‌های خود خلع شدند و در سیاه‌چال بودند نیز گزارش‌هایی وجود دارد که آن‌ها با جدیت و علاقه، تقیّد خود را به انجام عبادات حفظ کردند. در منابع آمده است که در زندان یحیی مریض بود و آب گرم برای شست‌وشو و وضو به او نمی‌دادند و فضل، ابریقی روی مشعل چراغ می‌گذاشت تا صبح برای وضوی یحیی آب گرم باشد. زندانبانان متوجه شدند و چراغ‌ها را بردند. فضل با رنج تمام ظرف آب وضوی پدر را بغل می‌گرفت تا آب را با تن خود گرم کند (ابن قتیبّه، ۱۹۶۳، ج ۷: ۹۸).

در واقع اگر در باورهای مذهبی برامکه نسبت به اسلام ذره‌ای تردید وجود داشت، از چشمان تیزبین مردم و به خصوص مخالفان‌شان پنهان نمی‌ماند و در این زمینه شواهد بسیاری گزارش می‌شد؛ حال آنکه در دشوارترین شرایط در زندان در حالی که نه منصبی داشتند و نه امید به نجات، باز هم به عبادات اسلامی پایبند بودند. این خاندان در زمان داشتن قدرت همچون بسیاری دیگر از صاحب‌منصبان علاوه بر انجام مناسک دینی، از انجام آداب لهُو و لعب مرسوم در دربارها کاملاً به دور نبودند؛ به ویژه جعفر که یار همراه هارون الرشید در جلسات بزم وی بود. ویژگی‌های اخلاقی جعفر، او را نزدیک‌ترین فرد به خلیفه و متولی خاتم‌گرداند (مقدسی، ۱۹۶۲، ج ۶: ۱۰۴). علاقه و وابستگی شدید میان جعفر و هارون در بسیاری از منابع ذکر شده است. از جمله: عقیلی، ۱۳۶۴: ۳۹؛ هندوشاه بن سنجر، ۱۳۵۷: ۱۴۶؛ ابن طقطقی، ۱۳۸۴: ۲۴۵. درباره فضل گفته شده گرچه دلبسته سماع [موسیقی] بود (طبری، ۱۴۰۷ ق، ج ۸: ۲۹۳) اما باده نمی‌نوشید و به صراحت خلیفه را به سبب مبادرت به این عمل سرزنش می‌کرد (تنوخی، ۱۳۹۸ ق، ج ۲: ۲۵۱)؛ با این حال از مجلس باده‌نوشی او هم گزارش شده است (اصفهانی، ۱۴۲۷ ق، ج ۱: ۶۳۷).

خلفای عباسی و علویان

شکل‌گیری خلافت عباسی پس از فروپاشی خلافت امویان در جریان نهضت سیاه‌جامگان

انجام پذیرفت. شعار این نهضت الرضا من آل محمد (علیهم السلام) و پرچم و رنگ جامه افراد آن‌ها سیاه بود (ابن کثیر، ۱۹۶۶، ج ۱۰: ۶۷). البته سردمداران این نهضت بیشتر مقاصد دنیوی داشته و قصد نداشتند مسئولیت را بر عهده فرزندان پیامبر (علیهم السلام) قرار دهند. امام صادق (علیه السلام) با آگاهی از این واقعیت، نامه ابوسلمه را برای پذیرش رهبری دعوت در مقابل دیدگان فرستاده‌اش در شعله چراغ سوزاند. آن فرستاده سپس به نزد عبدالله محض نوه امام حسن مجتبی (علیه السلام) رفت و نام‌های دربردارنده همین پیشنهاد را به او داد. امام صادق (علیه السلام) به عبدالله فرمود: «این آرزوهای باطل را از خود دور کن که مانند این نامه پیش از تو برای من آمده است». عمر بن علی بن زین العابدین (علیه السلام) نیز نفر سومی بود که پیشنهاد ابوسلمه را رد کرد و گفت: «من صاحب نامه را نمی‌شناسم تا پاسخی به او بدهم» (مقدسی، ۱۹۶۲، ج ۶: ۶۹).

در واقع، با وجود این که امامان معصوم (علیهم السلام)، خلافت را حق خود می‌دانستند، به علت نبود حمایت گسترده از جانب مردم، شرایط را برای قیام علیه خلفای وقت مناسب ندانستند. این موضوع تقریباً در تمام ادوار پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سبب بازگشت به جاهلیت و حاکمیت ارزش‌های قبیله‌ای ملاحظه می‌شود تا بدان جا که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که از موقعیت بهتری نسبت به فرزندان و نوادگان خود (امامان معصوم (علیهم السلام)) برخوردار بود، نیز از کم بودن یار و مددکار سخن می‌گوید (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۷ ق، ج ۱۱: ۱۰۹).

رویکرد پرهیز از عملیات نظامی آشکار و اولویت پرورش نیروهای کارآمد فکری و فرهنگی توسط امامان و اکثریت پیروان‌شان در دوران عباسیان ادامه یافت. تعدادی از علویان در همین ایام ترجیح دادند که به فعالیت‌های نظامی بپردازند. خلفای عباسی با خشونت کامل با این گروه برخورد کردند؛ آن‌ها حتی نسبت به ائمه (علیهم السلام) و پیروانشان که تقیه کرده و در عملیات نظامی شرکت نداشتند نیز با بی‌رحمی رفتار کردند. در نتیجه این اعمال خشونت، فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) باز هم گرفتار مراقبت شدید، زندانی و شکنجه شدن و شهادت شدند.

بیان مصادیق ظلم‌های عباسیان در حق این خاندان بیش از آن است که در این مختصر

جای گیرد، اما به چند نمونه برجسته آن اشاره می‌شود. شهادت امامان معصوم (علیهم‌السلام) معاصر با خلفای عباسی، سرکوب قیام محمد نفس زکیه و سرکوب نهضت حسین بن علی صاحب فخ که بنی عباس آنان را نیز قتل عام کردند، پس از آن سرهای افراد کشته شده را از تن جدا کردند و در شهرها گرداندند (طوسی، ۱۴۰۴ ق، ۱: ۷۸). متوکل از خلفای عباسی، افرادی را که دوستدار علی (علیه‌السلام) و اهل بیتش بودند، به قتل می‌رساند و اموال‌شان را نیز مصادره می‌کرد (ابن اثیر، ۱۴۰۷ ق، ج ۷: ۱۳).

متوکل در سال ۲۳۶ قمری دستور داد مزار امام حسین (علیه‌السلام) و بناهای اطراف آن ویران و زمین پیرامون آن کشت شود و نیز در اطراف آن پاسگاه‌هایی برقرار ساخت تا از زیارت آن حضرت جلوگیری کنند. وی همچنین اعلام کرد: رفتن به زیارت حسین بن علی [ع] ممنوع است و اگر کسی به زیارت او برود، مجازات خواهد شد (سیوطی، ۱۴۲۴ ق: ۳۴۷). البته پس از قتل متوکل دوباره شیعیان با همکاری علویان قبر آن حضرت را بازسازی کردند (ابن اثیر، ۱۴۰۷ ق، ج ۷: ۵۵).

این خلیفه پس از آگاهی از اینکه ابن سکیت، معلم فرزندان شیعه است، فرمان داد زبان او را از پشت سرش بیرون کشیدند (مامقانی، ۱۳۵۰ ق: ۵۷۰). متوکل همچون خلفای سلف و خلف خود جنایات متعددی را نسبت به علویان انجام داد که در این مختصر، تنها به چند مورد اشاره شد. در یک جمع‌بندی کلی این واقعیت غیرقابل انکار وجود دارد که بزرگ‌ترین جرم در آن دوره علاقه به اهل بیت (علیهم‌السلام) بوده است. چنانکه متوکل عباسی، فردی به نام نصر بن علی جهضمی را به علت حدیثی که درباره فضیلت امام علی (علیه‌السلام)، فاطمه (علیها‌السلام) و حسن بن علی (علیه‌السلام) نقل کرده بود، هزار تازیانه زد (خطیب بغدادی، بی تا، ج ۱۳: ۲۸۹).

برمکیان و خلافت عباسی

با اینکه خاندان برمکی از اواخر دوران خلافت اموی به مناصب بلندپایه حکومتی دست یافتند؛ اما تردیدی وجود ندارد که اقبال آنان با خلافت عباسی درخشیدن گرفت.

همان گونه که در این پژوهش اشاره شد، این پیشرفت سریع در گرو خدمت کامل آن‌ها به عباسیان بود. مبارزه بی‌امان با مخالفان این خلافت، همچنین برنامه‌ریزی و اجرای نقشه‌هایی کارآمد در تثبیت و تحکیم جایگاه خلفا، محور فعالیت‌های برمکیان را تشکیل می‌داد.

هارون الرشید در سال ۱۷۰ قمری به خلافت رسید. وی بلافاصله یحیی برمکی را به وزارت گماشت و از او خواست که از مردم بیعت بگیرد. از این گذشته، عنوان امام به او داد و دیوان عدل و رسالت را نیز به او واگذار کرد. این خلیفه در سال ۱۷۶ قمری ولایت جبال، طبرستان، دماوند و ارمنستان را به فضل پسر یحیی داد. فضل در سال ۱۷۸ قمری والی خراسان شد. در سال ۱۸۰ قمری خلیفه پسر دیگر یحیی، جعفر را والی خراسان کرد. وی همچنین از جانب خلیفه بر کار برید یا نظام خبررسانی و ضرابخانه نیز نظارت داشت. از آن جا که ضرابخانه پیوسته زیر نظر خلیفه بوده است، مباشرت در این کار امتیازی به شمار می‌آمد (فرای، ۱۳۶۳، ج ۴: ۶۴). بدون اغراق، بسیاری از اقدامات خلیفه رشید در بیش از ۱۷ سال نخست خلافتش به دست خاندان برمکه انجام پذیرفت و آنان مهم‌ترین نقش را در بقا و تحکیم خلافتش ایفا کردند.

برمکیان دشمن یا حامی امام کاظم (علیه السلام) و خاندانش

قضاوت در خصوص نگرش آل برمک به علویان در هاله‌ای از اخبار متناقض قرار دارد. از طرفی حمایت بی‌چون و چرا از خلافت عباسی که دشمن سرسخت علویان بودند و از طرف دیگر برخی گزارش‌ها در حمایت آنان از علویان سبب دیدگاه‌های متفاوت شده است. همان گونه که در ادامه مباحث اشاره خواهد شد، سلسله‌ای از دیدگاه‌های ناهمگون و متناقض موجب نوعی ابهام در اصل موضوع شده است. در این قسمت تلاش می‌شود اهمّ این دیدگاه طرح و بررسی شود.

۱. فرضیه های مبتنی بر گرایش یا اعتقاد آل برمک به اهل بیت (علیهم السلام):

منابعی که گرایش آل برمک به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مطرح کرده اند، معمولاً با ذکر شواهدی از مساعدت یا محبت این خاندان که بر اریکه قدرت دست یافته بودند، نسبت به علویان یا امام موسی کاظم (علیه السلام) می پردازند. به کلام دیگر، اثبات تمایل آن ها به تشیع در هاله ای از ابهام قرار دارد؛ زیرا این احتمال می تواند طرح شود که برخی از کسانی که حتی به امامت خاندان اهل بیت (علیهم السلام) باور نداشتند نیز برای آنان جایگاه ممتاز و منحصر به فردی قائل بودند. این قبیل افراد تلاش می کردند نه تنها در آزار و اذیت اولاد پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشارکت نکنند بلکه حتی به آنان مساعدت کنند.

در برخی پژوهش ها، ادعای شیعه بودن خالد برمکی و برخی از خاندان برمکی مطرح شده است؛ از جمله این که گفته شده جد آن ها خالد، پیش از آنکه با عباسیان بیعت کند با علویان بیعت کرده بود. یحیی و فرزندان نیز در پنهان دل به مهر علی (علیه السلام) داشتند و به علویان کمک های مالی می کردند؛ اما این کار را پنهانی انجام می دادند... بزرگان شیعه نزد جعفر انجمن داشتند و در مسائل مختلف سخن می گفتند (زیدان، ۱۹۵۸، ج ۴: ۱۶۰-۱۶۱).

این ادعا بسیار ضعیف و غیر محتمل به نظر می آید؛ زیرا این اخبار از جانب سایر منابع به ویژه منابع شیعی تأیید نشده است. امامان معصوم (علیهم السلام) از جمله امام موسی کاظم (علیه السلام) که معاصر هارون الرشید بود، از هرگونه همکاری با حاکمیت عباسیان به سبب نوع عملکردشان، نهی کردند و فرمودند: «این گروه، مردمی پلید و بدکارند که اظهار ایمان می کنند ولی در باطن ایمان و اعتقادی ندارند» (اصفهانی، ۱۴۲۷ق: ۲۹۸). امامان که از نسل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و رهبران مورد اعتماد اقشاری از جامعه اسلامی بودند، همواره به پیروان مورد اعتماد خود هشدار می دادند که کسب درآمد از راه کار کردن برای حکومت غاصبان به منزله یاری ستمگران است و از سوی دیگر رساندن هرگونه کمکی را به ستمگران حرام اعلام می کردند^(۶). امام سجاد (علیه السلام) مردم را حتی از همنشینی و همکاری با ستمگران نیز بر حذر می داشت (حرعاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۷: ۱۷۷). حال با توجه به این

تأکیدات صریح و سیره اهل بیت (علیهم السلام) آیا پیروان و علاقه‌مندان آن‌ها می‌توانستند با تمام قدرت و توان در خدمت خلفا باشند؟

در این جا ممکن است فرضیه‌ای مطرح شود در خصوص اینکه خالد برمکی و خاندانش با وجود شیعه بودن، این همکاری را همچون افرادی از قبیل علی بن یقطین به دستور امامان معصوم (علیهم السلام) پنهان داشته‌اند، البته تردیدی وجود ندارد که پذیرش این احتمال تنها زمانی امکان‌پذیر است که توسط شواهد تاریخی و اسناد معتبر تأیید شود، حال آنکه هیچ گونه مدرکی در این خصوص وجود ندارد. در منابع شیعی چنین ادعایی مشاهده نمی‌شود حال آن که درباره علی بن یقطین وزیر هارون الرشید منابع شیعی فراوان سخن گفته‌اند. این منابع گزارش می‌کنند که این وزیر بارها مورد شک و تردید خلیفه قرار گرفت ولی هر بار توانست با استفاده از تقیه و راهنمایی‌های امام موسی کاظم (علیه السلام) از مهلکه نجات یابد (مفید، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۷۴). علی بن یقطین با موافقت امام موسی کاظم (علیه السلام) وزارت هارون را پذیرفت (طوسی، ۱۴۰۴ ق: ۴۳۳). بعدها چندین بار تصمیم به استعفا گرفت؛ ولی امام او را از این اقدام منصرف کرد (مجلسی، ۱۴۳۰ ق، ج ۴۸: ۱۵۸). روند حواشی همکاری این وزیر با امام نیز از نگاه این روایت‌ها پنهان نمانده است چنانکه نقل می‌کنند امام بارها به وی کمک کرد، در یک مورد که یکی از غلامان علی بن یقطین به خلیفه اطلاع داد که وی خمس اموالش را به امام می‌دهد، از جمله هدایایی را که به او دادی، برای موسی کاظم (علیه السلام) ارسال کرده است. امام مدتها قبل این اموال را برای علی بن یقطین پس فرستاده و از او خواسته بود آن‌ها را نگهداری کند، از این روزمانی که هارون آن هدایا را از او طلب کرد، وی آن‌ها را نشان داد (ابن شهر آشوب، ۱۳۸۱ ق، ج ۴: ۲۸۹).

وجود برخی روایات تاریخی درباره کمک آل برمک به امام و خاندانش همراه با شواهدی ضعیف در تأیید شیعه بودن آنان منجر به تعارض این اخبار با وابستگی کامل آنان به عباسیان نمی‌شود؛ زیرا احتمالی ضعیف و تایید نشده بیشتر می‌تواند بیانگر تمایلات و خواسته‌های شخصی برمکیان باشد تا اینکه اعتقاد آنان به تشیع را اثبات کند.

۲. شواهد تاریخی کمک‌های آل برمک به امام کاظم (علیه السلام) و علویان

به نظر می‌آید که ابتدا باید به این موضوع پرداخته شود که گزارش‌های موجود در برخی منابع تاریخی به عنوان همراهی و حتی ارادت آل برمک به علویان تا چه مقدار با حقایق تاریخی مطابقت دارد؟ نکته دیگر بررسی این روایات بر اساس کمیت و همچنین کیفیت کتب نقل‌کننده است. مروری بر منابع تاریخی گویای این واقعیت است که این شواهد از تواتر و گستردگی برخوردار نبوده و تنها در منابع معدودی ذکر شده‌اند و مورد تأیید بسیاری از منابع قرار نگرفته‌اند، ضمن اینکه معمولاً این روایات به جز معدودی مورد تأیید مآخذ شیعه نیز نیستند. بررسی دقیق‌تر مهم‌ترین محورهای مطرح در این خصوص می‌تواند تردیدها را برطرف کند.

۲-۱. ماجرای یحیی بن عبدالله

موضوعی که بیشتر از سایر موارد نظر برخی مورخان را به خود جلب کرده و موجب طرح فرضیه گرایش برامکه به تشیع شده، ماجرای یحیی بن عبدالله بن حسن برادر نفس زکیه است. برخی مورخان حتی این واقعه را سبب قتل جعفر برمکی دانسته‌اند (دمیری، ۱۹۶۳، ج ۲: ۱۲۸) و حتی تعدادی از مورخان علت برخورد هارون الرشید با همه خاندان برمک را به سبب همین موضوع قلمداد کرده‌اند (طبری، ۱۴۰۷، ج ۸: ۲۸۹-۲۹۰؛ مسعودی، ۱۳۸۵، ج ۴: ۲۳۳؛ ابن اسفندیار، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۹۲-۱۹۵). خلاصه اینکه طبری خروج یحیی بن عبدالله علوی را در سال ۱۷۶ قمری ذکر کرده است (طبری، ۱۴۰۷، ج ۸: ۲۴۲) در حالی که جهشیاری آن را در سال ۱۷۲ قمری می‌داند (جهشیاری، ۱۳۵۷: ۱۴۵). خلیفه در سال ۱۷۶ قمری فضل را با ۵۰ هزار سپاهی (همان: ۱۴۵) مأمور سرکوبی این جنبش کرد. فضل مقدمه سپاه را با ۲۰ هزار تن به دماوند فرستاد (بیهقی، ۱۳۷۱: ۵۳۵). وی همزمان کوشید تا با تلاش‌های مسالمت‌آمیز و ارسال نامه، جستان - پادشاه اقلیم دیلم - را از حمایت یحیی بن عبدالله باز دارد (مستوفی، ۱۳۶۳: ۳۰۴).

فضل همزمان با تلاش‌های نظامی و تنگ کردن حلقه محاصره یحیی، تلاش کرد تا

از راه‌های صلح آمیز او را به اطاعت خلیفه وادار کند؛ در نتیجه این تلاش‌ها وی یحیی را متقاعد به تسلیم کرد. هارون الرشید نیز با خشنودی، امان‌نامه‌های را که به تأیید فقیهانی همچون مالک بن انس و عبدالصمد بن علی رسیده بود (ابن خلدون، ۱۳۶۳، ج ۲: ۳۴۱) با هدایای بسیار برای یحیی فرستاد. خلیفه پس از ورود یحیی بن عبدالله به بغداد دستور زندانی کردن وی را داد. گفته شده جعفر برمکی این علوی را از حبس نجات داد و کسی را مأمور کرد که او را به جایی امن برساند (ابن خلکان، ۱۹۶۹، ج ۱: ۳۳۴-۳۳۵).

خواه فضل یا جعفر هر کدام برای آزادی یحیی بن عبدالله تلاش کردند، در همان زمان با تمام وجود در خدمت خلیفه بودند. آنان به ویژه فضل در مبارزه با این علوی تلاش بسیار کرده بودند لذا چنانچه حتی این روایات مورد پذیرش قرار گیرد، تنها می‌تواند بیانگر متفاوت بودن روش و نوع برخورد آل برمک در برخی موارد از خلیفه است؛ ضمن اینکه یعقوبی ماجرا را به گونه‌ای دیگر نقل می‌کند و می‌نویسد: «... هارون نامه‌ای تهدید آمیز به شاه دیلم نوشت و یحیی را از او خواست و او هم در تعقیب یحیی برآمد و چون یحیی چنان دید از فضل امان خواست، پس او را امان داد و نزد رشید او را زندانی کرد و همچنان در زندان ماند تا وفات کرد...» (یعقوبی، ۱۴۱۴ ق، ج ۲: ۴۰۸).

از طرف دیگر اگر این واقعه به گونه‌ای که برخی مورخان گمان می‌کنند اتفاق افتاده و خشم خلیفه را برانگیخته است، دلیل روشن و قابل قبولی بر صبر چند ساله بر این خشم و سپس انتقام گرفتن از آل برمک ملاحظه نمی‌شود، هر چند صحیح‌تر آن است که این احتمال قطعیت نداشته و بعضی مورخان تنها بر اساس گمان خویش به آن پرداخته‌اند.

۲-۲. دستور قتل امام کاظم (علیه السلام) توسط هارون الرشید و امتناع فضل از این اقدام

با اینکه برخی مورخان به ماجرای یحیی بن عبدالله پرداخته‌اند؛ اما موضوع مربوط به امام کاظم (علیه السلام) مورد غفلت آنان قرار گرفته است. این ضعف از طریق منابع شیعی جبران شده است، توضیح این که این ماجرا به دستور خلیفه هارون به فضل بن یحیی برای قتل امام کاظم (علیه السلام) و خودداری وی از اجرای این دستور و انجام آن فرمان توسط پدرش

یحیی مربوط می‌شود.

با توجه به طولانی بودن روایت تنها بخش‌هایی از آن به اختصار ذکر می‌شود. در بخشی از این روایت چنین آمده است: «... پس هارون کسی را فرستاد، آن حضرت [امام کاظم (علیه السلام)] را از عیسی بن جعفر [حاکم بصره] بگیرد و به بغداد ببرد و در آن جا او را به دست فضل بن ربیع بسپارد. زمانی دراز آن حضرت نزد فضل ماند. هارون از او خواست اقدام به کشتن آن جناب کند او نیز از انجام این کار خودداری کرد. پس نامه به فضل نوشت که آن حضرت را به فضل پسر یحیی [برمکی] بسپارد. فضل بن یحیی او را گرفته و در برخی از اتاق‌های خانه‌اش جا داد و دیده‌بانانی بر آن حضرت گذاشت و آن بزرگوار شب و روز سرگرم عبادت بود. همه شب را به نماز و تلاوت قرآن و دعا و کوشش در عبادات پروردگار می‌گذراند و بیشتر روزها روزه بود و روی خویش را از محراب عبادت به جانب دیگر نمی‌گرداند. فضل بن یحیی که چنین دید، گشایشی در کار آن حضرت داده و او را گرمی داشت و وسایل آسایش او را فراهم کرد. این خبر به گوش هارون رسید و آن هنگام در [نزدیکی بغداد در جایی به نام] رقه بود. پس نامه به فضل بن یحیی نوشت و از اکرام و احترامی که نسبت به موسی بن جعفر انجام داده بود، او را بازداشته و به او دستور داد آن حضرت را بکشد. فضل اقدام به آن کار ننمود.... [خلیفه] دستور داد فضل را برهنه کرده و سندی بن شاهک ۱۰۰ تازیانه بر او زد.... یحیی گفت همانا فضل جوانی تازه کار است و من آنچه تو خواهی [از کشتن موسی بن جعفر] انجام خواهم داد.... سپس سندی بن شاهک را طلبید و دستور کشتن آن حضرت را به او داد» (مفید، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۳۴؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۸۱، ج ۴: ۳۲۷؛ مجلسی، ۱۴۳۰، ج ۴۸: ۲۳۵-۲۳۶).

توجه به این روایت خود گویای تعلق خاطر نداشتن برامکه به امام و تشیع است چون حتی فضل که ظاهراً از کشتن امام سرپیچی کرد، آن حضرت را زندانی کرد و سپس از طریق نگهبان از حالات ایشان با خبر شد؛ با این حال پدرش یحیی بدون درنگ حکم خلیفه را اجرا کرد. خودداری فضل در اجرای دستور خلیفه حتی در صورتی که قابل پذیرش باشد، شاید به این دلیل بود که وی از دیگر افراد این خاندان گرایش دینی بیشتری داشت. این رفتار فضل مانند بسیاری دیگر از وابستگان خلیفه بود که در عین

خدمت به دستگاه خلافت، تمایل نداشتند در کشتن امام که در آن زمان نیز مورد احترام بسیاری از مسلمانان و از نوادگان محبوب پیامبر ﷺ بود، مشارکت کند.

یحیی برمکی پس از شهادت امام، دستور داد چار زنند این موسی بن جعفر است که رافضیان گمان می کردند امام قائم است و نخواهد مُرد و مردم می دیدند که حضرت مُرده است (مفید، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۳۵). این اقدام به ظاهر برای مبارزه با کسانی بود که تصور می کردند آن حضرت همان مهدی موعود است و زندان او را همان غیبتی می دانستند که برای امام قائم ذکر شده است؛ اما آن ها گروهی اندک و افراطی بودند و اکثریت شیعیان چنین باوری نداشتند. حقیقت آن است که هدف یحیی منحرف کردن ذهن مردم از واقعیت ماجرای شهادت ایشان بود.

نقش یحیی در شهادت امام کاظم (علیه السلام) توسط فرزند آن حضرت نیز تأیید شده است. در روایتی از امام رضا (علیه السلام) سؤال شد که آیا یحیی بن خالد، پدرتان را مسموم کرد؟ امام این موضوع را تأیید کرد (طوسی، ۱۴۰۴ ق: ۵۰۳).

۲-۳. یحیی برمکی دوستدار امام کاظم (علیه السلام) یا هارون الرشید

علاوه بر شواهدی که به طور قابل توجهی در منابع مورد توجه قرار گرفته است، مواردی نیز به طور محدود مطرح شده است. از جمله شفاعت یحیی نزد هارون برای آزادی یعقوب بن داود وزیر مهدی که به اتهام هواداری از علویان محبوس شده بود (جهشیاری، ۱۳۵۷: ۱۲۱).

در گزارش دیگری در منابع شیعی آمده است که چون هارون الرشید، موسی بن جعفر (علیه السلام) را زندانی کرد و از آن حضرت در حبس، دلایل و معجزات ظاهر شد، آنگاه هارون درباره آن جناب با یحیی بن خالد برمکی مشورت کرد، او جواب داد آنچه به نظر من می رسد این است که او را از حبس آزاد کنی و صلّه رحم انجام دهی (ابن شهر آشوب، ۱۳۸۱ ق، ج ۴: ۲۹۰؛ نجفی یزدی، بی تا: ۱۵۵).

برای نقد و بررسی آنچه گاه درباره رفتار پسندیده برمکیان با امام کاظم (علیه السلام) نقل شده است در کنار دیگر فعالیت‌ها و عملکردی که نسبت با آن حضرت داشتند، می‌باید مبنایی به جز باورهای مبتنی بر اعتقاد آنان به امامت ایشان یافت. در تایید این تحلیل ضرورت دارد بخش‌هایی از ادامه این خبر نقل شود تا مشخص شود که این پیشنهاد مبنای اعتقادی نداشته بلکه حداکثر بر محور انسان دوستی بوده است؛ در ادامه این روایت چنین آمده است:

«پس هارون به او [یحیی] گفت برو به ملاقات او [امام کاظم (علیه السلام)] در زندان و زنجیر آهن از او بردار و او را از من سلام برسان و به او بگو پسر عمویت به تو می‌گوید من با خود عهد کرده‌ام که تو را رها نکنم تا اقرار و اعتراف کنی به جرم خودت و این که درباره من بد کردی و از من تقاضای عفو کنی و این مطلب عار و ننگ نیست برای تو که از من عفو بخواهی و اینک یحیی بن خالد، وزیر و مورد ثقه و اطمینان من و مانند دست راست من است [یعنی اعتراف در نزد او به منزله اعتراف نزد من است]. پس آن حضرت به یحیی گفت از عمر من یک هفته بیشتر باقی نمانده است [یعنی هارون مرا خواهد کشت]. آنگاه آن حضرت به عاقبت شوم یحیی بن خالد و اولادش اشاره نموده، به او فرمود از هارون بر خود و اولادت بر حذر باش. سپس به او فرمود به هارون بگو زود باشد که در محکمه عدل خداوند در حضور پیغمبر احضار شوی. آنگاه معلوم می‌شود که کدام یک از من و تو در حق دیگری ظلم و تعدی کرده است. چون یحیی بن خالد این پیغام را به هارون رسانید، گفت: گویا دعوی پیغمبری دارد» (مجلسی، ۱۴۳۰ ق، ج ۴۸: ۴۳۱).

کاملاً مشخص است که فعالیت‌های یحیی برمکی در چارچوب منافع خلیفه و در راستای استمرار قدرت او قرار داشت؛ از این رو در موضوع مربوط به امام، همچون دیگر وقایع، اقداماتش برای تأمین اهداف ولی نعمت خود بود. می‌توان گفت تکیه او به دستگاه خلافت به گونه‌ای بود که حتی به هشدار امام درباره آینده خود و فرزندانش توجهی نکرد.

۳. آل برمک و دشمنی با علویان

در حالی که گزارش‌های مربوط به اعتقاد یا گرایش آل برمک نسبت به علویان غیرمنطبق بر داده‌های تاریخی است، در کنار آن شواهد متعدد و غیر قابل انکاری وجود دارد که به نقش آن‌ها به ویژه یحیی و جعفر در دشمنی با علویان دلالت می‌کند. سایر اعضای این خاندان هیچ‌گاه در برابر این قبیل ستم‌ها و فجایع نسبت به خاندان پیامبر ﷺ اعلام مخالفت رسمی نکردند. آن‌ها با مشارکت مؤثرشان در حاکمیت ستمکارانه خلافت عباسی، عملاً به طور فعالی در انجام رفتارهای خشن و سرکوب این خاندان ایفای نقش کردند. ناگفته نماند که از بین برامکه، فضل سعی کرد مستقیم از ریختن خون آنان خودداری کند. در تایید آنچه گفته شد برخی موارد دشمنی آل برمک با علویان در ادامه می‌آید:

۳-۱. نقش یحیی برمکی در تحریک علی بن اسماعیل برای جاسوسی علیه امام کاظم (علیه السلام)

این ماجرا با ذکر سند روایت در تعدادی از کتب معتبر شیعی نقل شده و خلاصه آن از این قرار است: یحیی بن خالد به یحیی بن ابی مریم گفته بود آیا می‌توانی کسی از آل ابی طالب را که اهل دنیا و طالب دنیا باشد به من معرفی کنی تا به زندگی او وسعت دهم و به او مال و ثروتی عطا کنم؟ او گفت بله، کسی را با این اوصاف سراغ دارم و به تو معرفی می‌کنم. او علی بن اسماعیل، برادر زاده امام کاظم (علیه السلام) است. یحیی کسی را به دنبال او فرستاد و احضارش نمود و به وی گفت درباره اوضاع و احوال عمویت و شیعیانش و اموالی که برای او می‌آورند برایم بگو. علی بن اسماعیل گفت بله از اوضاع و احوال او خبر دارم و سپس شروع کرد به سعایت و بدگویی از امام کاظم (علیه السلام).... (ابن بابویه، ۱۴۲۷ق، ج ۱: ۷۲).

شیخ مفید همین روایت را نقل می‌کند و چنین ادامه می‌دهد: پس اسماعیل بن جعفر پیامد تا به نزد یحیی بن خالد رسید و یحیی آنچه درباره کار موسی بن جعفر می‌خواست از او پرسید و آنچه از اسماعیل شنیده بود، مقداری هم بر آن می‌افزود و به هارون می‌داد.... (مفید، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۳۰). زندانی شدن و شهادت امام در نتیجه این

واقعۀ قلمداد شده و این گونه آمده است: یحیی، علی بن اسماعیل بن جعفر برادرزاده موسی بن جعفر (علیه السلام) و به قولی محمد بن اسماعیل را بفریفت و وادار کرد نزد هارون رود و عموی خود را متهم به گرفتن خمس از شیعیان کند. علی به گفته یحیی عمل کرد و سبب شد که هارون در سفر مدینه، امام را دستگیر و زندانی کند و به شرحی که موجود است به شهادت برساند (امین، بی تا، ۲: ۱۱). در واقع شواهد گویای آن است که امام کاظم (علیه السلام) به تحریک یحیی مسموم شد (اربلی، ۱۳۸۱، ج ۳: ۳۰-۳۱).

۳-۲. یحیی برمکی و توطئه علیه پیروان اهل بیت (علیهم السلام) برای حفظ قدرت

از مهم‌ترین مواردی که از نام یحیی برمکی به عنوان دشمن علیه شیعیان در برخی از منابع یاد شده است^(۷)، جریان جعفر بن محمد بن اشعث است. گزارش منابع از این ماجرا همچون بسیاری دیگر از وقایع تاریخی با مقداری تفاوت در متن نقل شده است؛ اما اصل ماجرا تا حدود زیادی یکسان است. جعفر بن محمد عهده‌دار تعلیم و تربیت محمد امین، ولی عهد هارون بود. بنا بر نقل منابع، یحیی تصور می‌کرد که بعد از مرگ هارون، خلافت به امین می‌رسد و طبعاً وزارت بر عهده جعفر بن محمد و فرزندانش خواهد افتاد لذا به فکر چاره برآمد. یحیی می‌دانست که جعفر شیعه است. به این منظور باب دوستی را با او باز و چنین وانمود کرد که او نیز شیعه است؛ جعفر نیز از این موضوع خوشحال بود و زیر و بم کارهای خود را در اختیار یحیی بن خالد برمکی قرار می‌داد و عقیده خود را درباره موسی بن جعفر (علیه السلام) نیز به اطلاع وی می‌رساند. زمانی که یحیی کاملاً از اوضاع و احوال جعفر مطلع شد، نزد هارون از او بدگویی کرد (مفید، ۱۳۷۸، ج ۲: ۲۲۸-۲۲۹).

موارد دیگری از اقدام‌های سوء و نامناسب برامکه علیه خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در برخی منابع شیعی نقل شده است. از جمله، بعد از اینکه ادریس بن عبدالله علوی از قیام فخ جان سالم به در برد و توانست در مغرب حکومتی ایجاد کند، یحیی برمکی فردی را به مغرب فرستاد. وی موفق شد در فرصت مناسب به ادریس زهر بخوراند و او را به قتل برساند (اصفهانی، ۱۴۲۷ ق: ۴۸۹). در گزارش دیگر عبدالله بن افضس، از علویان برخلاف

دستور هارون الرشید، توسط جعفر برمکی به قتل می‌رسد (ابن عنبه، ۱۴۲۱ ق: ۳۴۸).

۳-۳. خاندان برمکی و دشمنی با امام رضا (علیه السلام)

بنا بر گفته برخی منابع شیعی با شهادت امام کاظم (علیه السلام) و تعداد زیادی از علویان در دوران خلافت هارون الرشید که با همکاری فعالانه آل برمک انجام پذیرفت، شواهدی از نقش آنان در تحریک خلیفه علیه امام رضا (علیه السلام) نیز وجود دارد. در روایتی چنین آمده است: ... یحیی بن خالد برمکی به آن جبار [رشید] گفت: این علی پسر موسی است که در جای او نشسته و مردم را به امامت خویش دعوت می‌کند. [رشید] گفت: چه بهره برده‌ایم از کشتن پدرش، نظر داری همه را بکشیم؟ (ابن بابویه، ۱۴۲۷ ق، ج ۲: ۲۴۶).

در تایید دشمنی برمکی‌ها با امام کاظم (علیه السلام) و خاندانش، نارضایتی امام رضا (علیه السلام) از دشمنی و ستمی که آن‌ها بر پدرشان انجام دادند این‌گونه گزارش شده است: «در آن سالی که هارون به آل برمک خشم گرفت و به قتل‌شان فرمان داد، امام رضا (علیه السلام) در روز عرفة ایستاده و دعا می‌کرد؛ سپس سر مبارک خویش را حرکت داد. از وی سبب آن را پرسیدند، فرمود: من برامکه [جعفر و پدرش] را نفرین می‌کردم برای ستمی که بر پدرم روا داشتند و خداوند امروز داعیم را درباره ایشان مستجاب فرمود و چون به خانه مراجعت فرمود، آن قدر نگذشت که جعفر و پدرش یحیی به عذاب مبتلا شدند و وضع آن‌ها واژگون شد» (همان: ۲۴۵).

نتیجه‌گیری

رویکرد خشن و به دور از انعطاف خلافت عباسی به تمام منتقدان و مخالفان خود به ویژه امام کاظم (علیه السلام) و خاندانش، بخش‌هایی از صفحات تاریخ را به خود اختصاص داده است. برمکیان در تعدادی از منابع متمایل به علویان و در برخی دیگر حتی پیرو تشیع قلمداد شده‌اند. انجام این پژوهش بر مدار این فرضیه بود که برمکیان خدمتگزار خلافت

عباسی آن هم در عالی‌ترین سطوح نظامی و اداری با چه توجیهی پیرو امامان (علیهم‌السلام) قلمداد می‌شوند؟ آن‌ها طی سال‌ها به ویژه در ۱۷ سال نخست خلافت هارون الرشید تمامی امور خلافت را در قبضه خود گرفتند. در این مدت ظلم‌های بسیاری بر امام کاظم (علیه‌السلام) و خاندان و پیروانش وارد گردید. صدها تن از این خاندان به قتل رسیده یا به سیاه چال افتادند. این رویکرد مبتنی بر خشونت و سرکوب که معمولاً روش همیشگی این خلافت بود، با چند گزارش غیرمطمئن و گاه ساختگی در تعارض قرار گرفته است. به نظر می‌رسد این موارد بیشتر از طرف برخی وابستگان به خلافت عباسی یا به نقل از این مآخذ و با این هدف مطرح شده است که علت برخورد هارون با خاندان برامکه، به گونه‌ای خاص توجیه شود، این که دلیل برخورد هارون با خاندان برمکی به سبب اقدام آن‌ها به نفع علویان یا گرایش به اهل بیت (علیهم‌السلام) بوده است.

آل برمک در چارچوب حفظ خود در مسند قدرت و جلب اعتماد کامل خلفا به ویژه خلیفه هارون الرشید، تمامی تلاش خود را به کار بردند. مهم‌ترین لازمه این روند، سرکوب تمامی مخالفان و حتی رقیبان خلافت عباسی بود. بدیهی بود که امام کاظم (علیه‌السلام) و خاندانش که خلافت عباسیان را ستمکار و غیرقانونی می‌دانستند، در معرض خشم این حامیان سرسخت خلافت قرار گیرند. نکته‌ای که گاه ممکن است موجب شبهه در این برخورد خشونت‌آمیز قرار گیرد، نفوذ معنوی و منزلت امام (علیه‌السلام) در میان همگان از جمله برخی از دست‌اندرکاران دستگاه خلافت و حتی افرادی از خاندان آل برمک است. بدیهی است که وجود چنین مواردی با توجه به شواهد گوناگون، دربردارنده وابستگی فکری و اعتقادی آنان به امام (علیه‌السلام) و خاندانش نبوده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. در ۱۷ سال ابتدای خلافت هارون، همه کارها بر دست یحیی برمکی و فرزندان و خویشانش بود. به هرکس هرچه داده می‌شد، به حساب جود و بخشش آن‌ها می‌آمد و گاه رفتارشان چنان بود که گاهی خلیفه از آنان تقاضای مالی می‌کرد. ثروت و مکتبی که از راه‌های مختلف اندوختند، بی‌اندازه بود. چنانکه بعد از زوال قدرتش از غیر از ملک و خانه، آنچه از دارایی این خاندان به دست آمد، از ۳۰ میلیون دینار می‌گذشت (ابن عبدربه، ۱۹۲۷، ج ۳: ۲۲).
۲. بیشتر ساکنان خراسان از علاقه‌مندان پیامبر ﷺ و متمایل به عقاید شیعیان بودند به همین علت ایرانیان (موالی) از قیام زید بن علی در ۱۲۲ قمری و خصوصاً پسرش یحیی بن زید در ۱۲۵ قمری حمایت کردند. عباسیان بدون مشارکت جدی در این قیام‌ها، منتظر فرصت مناسب ماندند. چنانکه در جریان قیام زید، با اینکه بسیاری از هواداران آل عباس به او متمایل شده بودند، اما محمد بن علی (رهبر عباسیان) با احتیاط بسیار به سران دعوت فرمان داد که از خانه‌های خود بیرون نیایند که هنگام قیام فرا نرسیده است (اخبار الدولة العباسیه، ۱۹۲۷: ۳۳۱).
۳. درباره‌ی دوران حیات خالد تا آن‌گاه که به عنوان یکی از مبلغان و داعیان دعوت عباسی ظاهر شد، اطلاع چندانی در دست نیست؛ اما در دوران خلافت امویان به جایگاه و مناصب بالایی دست یافت؛ با این حال خواندمیر، برمک، پدر خالد را اولین فرد از برمکیان می‌داند که بر مسند وزرات نشست (خواندمیر، ۱۳۶۲، ج ۳: ۳۳۳).
۴. یحیی بن خالد سمتی همچون پدر نسبت به هارون الرشید داشت. وی از جانب خلیفه مهدی به عنوان مربی و معلم فرزندش هارون الرشید منصوب شد و حدود پنج سال تربیت وی را بر عهده گرفت (بووا، ۱۳۶۵: ۵۷).
۵. طبری در روایتی طولانی از اهانت شخص عابری به یحیی و فضل پس از فروکشیدن آن‌ها از قدرت، اشاره می‌کند و می‌گوید: فردی به نام خلیل بن میثم از فرد بدگو سؤال می‌کند از برمکیان چه بدی دیده است تا او جبران نماید آن مرد در پاسخ می‌گوید که «مرا از برمکیان هیچ جفایی نرسیده اما از کسی شنیده بودم که ایشان زندیقانند و ملحدانند...» (طبری، ۱۴۰۷، ج ۳: ۶۶۸-۶۶۹).
۶. در این ارتباط روایات بسیاری از امامان معصوم (علیهم السلام) صادر شده است و حتی در کتب روایی شیعه، بابی با عنوان همکاری با حاکم (عمل لسلطان) گشوده شده که این گونه احادیث را در آن‌جا می‌توان یافت (کلینی، ۱۴۰۱، ج ۵: ۱۱۲-۱۱۵).
۷. درباره‌ی سندشناسی روایات‌های مربوط به امام این نکته باید مورد توجه قرار بگیرد که سندهای مربوط به روایت‌هایی که درباره‌ی مخالفت برمکیان با امام نقل شده است به طور گسترده در کتاب‌های روایی معتبر شیعه که در این پژوهش نیز بارها مورد استناد قرار گرفته اند نقل شده و مورد تایید قرار گرفته‌اند.

منابع و مآخذ

- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن محمد. (۱۳۸۷ق). شرح نهج البلاغه. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: دار احیاء التراث.
- ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد. (۱۴۰۷ق). الکامل فی التاریخ. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن اسفندیار، بهاء الدین محمد بن حسن. (۱۳۶۶). تاریخ طبرستان. تصحیح عباس اقبال آشتیانی. تهران: پدیده خاور.
- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۴۲۷ق). عیون أخبار الرضا. ترجمه حسین اعلمی. قم: ذوی القربی.
- ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۶۳). العبر. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن خلکان، احمد بن محمد. (۱۹۶۹). وفیات الأعیان. تحقیق احسان عباس. بیروت: دار صادر.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی. (۱۳۷۶ق) مناقب آل أبی طالب. نجف: مطبعه الحیدریه.
- ابن طقطقی، محمد بن علی. (۱۳۸۴). تاریخ فخری. ترجمه محمد وحید گلبایگانی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن عبدربه، ابو عمر احمد بن محمد. (۱۳۵۹ق). العقد الفرید. قاهره: الاستقامه.
- ابن عنبه، احمد بن علی. (۱۴۲۱ق). عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب. قاهره: مکتبه الثقافه الدینیة.
- ابن فقیه، احمد بن محمد. (۱۴۱۶ق). مختصر کتاب البلدان. بیروت: عالم الکتب.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم. (۱۹۷۳). عیون الأخبار. قاهره: الهیئة المصریة العامه للكتاب.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر. (۱۹۶۳). البدایة و النهایة. بیروت: مکتبه المعارف.
- اربلی، علی بن عیسی. (۱۳۶۴). کشف الغمة فی معرفة الاثمه. تهران: اسلامیه.
- اصفهانی، ابوالفرج. (۱۹۶۳). الأغانی. قاهره: وزارة الثقافیه.
- _____ (۱۴۲۷ق). مقاتل الطالبیین. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- اکبری، امیر. (۱۳۸۶). «برامکه و عوامل نزاع دیوانسالاران ایرانی و عرب در عهد هارون عباسی». فصلنامه پژوهشنامه تربیتی. دوره ۲. ش ۷. صص: ۲۵-۴۱.
- امین، محسن. (۱۴۰۳ق). أعیان الشیعه. تحقیق حسن امین. بیروت: دار التعارف.
- بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر. (۱۹۷۸). الفرق بین الفرق. بیروت: دارالآفاق الجدیدة.
- بلخی، عبدالله. (۱۳۵۰). فضایل بلخ. به کوشش عبدالحی حبیبی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بودون، ریمون. (۱۳۶۴). منطق اجتماعی روش تحلیل مسائل اجتماعی. ترجمه عبدالحسین نیک گهر. تهران: جاویدان.
- بووا، لوسین. (۱۳۶۵). برمکیان. ترجمه عبدالحسین میکده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۷۱). تاریخ بیهقی. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: مهتاب.
- تنوخی، محسن بن علی. (۱۳۹۸ق). الفرج بعد الشدة. چاپ عبود شالچی. بیروت: دار صادر.
- جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر (۱۴۱۸ق). البیان و التبیین. به تحقیق عبدالسلام محمد هارون. قاهره: مکتبه الخانجی.
- جهشپاری، محمد. (۱۳۵۷). الوزرا و الکتاب. قاهره: مطبعه مصطفی البابی الحلبي و اولاده.
- حبیبی، عبدالحی. (۱۳۴۳). برمکیان بلخی. مجله آریانا. ش ۲۵۵. صص: ۲۸-۱۱.
- حرعاملی، محمد بن حسن. (۱۴۱۴ق). وسائل الشیعة. قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث.
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی. (بی تا). تاریخ بغداد. بیروت: دارالکتب العربی.

- خواندمیر، غیاث الدین. (۱۳۶۲). حبیب السیر فی اخبار افراد بشر. زیر نظر محمد دبیرسیاقی. تهران: انتشارات خیام.
- دمیری، کمال الدین محمد بن موسی. (۱۳۵۷ق). حیات الحیوان الکبری. قاهره: مکتبه مصطفی البابی الحلبی.
- زیدان، جرجی. (۱۹۵۸). تاریخ التمدن الإسلامی. بیروت: دار مکتبه الحیاء.
- سامانی، محمود. (۱۳۹۲). مناسبات امام کاظم (ع) با ایرانیان (با تکیه بر برمکیان). مجموعه مقالات همایش سیره و زمانه امام کاظم (ع). قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن. (۱۴۲۴ق). تاریخ الخلفاء. بیروت: دار ابن حزم.
- شبانکاره ای، محمد بن علی. (۱۳۸۱). مجمع الأنساب. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- شهرستانی، ابوالفتح. (۱۹۸۱). موسوعة الملل والنحل. بیروت: مؤسسة ناصر للثقافة.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۴۰۷ق). تاریخ الامم والملوک. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: دار الکتب العلمیه.
- _____ . (۱۴۰۸ق). دلائل الإمامة. بیروت: دار الفکر.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۴ق). اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی). تحقیق مهدی رجایی. قم: مؤسسة آل البيت.
- عقیلی، حاجی بن نظام. (۱۳۶۴). آثار الوزراء. تهران: چاپ جلال الدین محدث ارموی.
- فرای، ریچارد. ن. و دیگران. (۱۳۶۳). تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه. تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۹). شاهنامه. نسخه ژول مول. تهران: آموزش انقلاب اسلامی.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۱ق). الکافی. تحقیق علی اکبر غفاری. بیروت: دار التعارف.
- مارکوات، ژوسف. (۱۳۷۳). ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی. ترجمه مریم میراحمدی. تهران.
- مامقانی، عبدالله. (۱۳۵۰ق). تنقیح المقال فی علم الرجال. نجف: بی نا.
- مجهول المؤلف. أخبار الدولة العباسیه. (۱۳۹۱ق). به کوشش عبدالعزیز دوری و عبدالجبار مطلبی. بیروت: دارالطبعة.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۳۰ق). بحار الانوار. بیروت: مؤسسة الوفاء.
- مستوفی، حمد الله. (۱۳۶۲). تاریخ گزیده. تهران: امیرکبیر.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۸۵ق). مروج الذهب ومعادن الجوهر. بیروت: دار الاندلس للطباعة والنشر.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان. (۱۳۷۸). الارشاد. ترجمه و شرح هاشم رسولی محلاتی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۹۶۲). البدء والتاریخ. به کوشش کلمان هوار. تهران: چاپ افست. کتابفروشی اسدی.
- نجفی یزدی، سیدجلیل. (بی تا). مناقب اهل البيت (علیهم السلام). تهران: اسلامیه.
- نخجوانی، هندوشاه بن سنجر. (۱۳۵۷). تجارب السلف. به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی. تهران: طهوری.
- نرشخی، محمد. (۱۳۵۱). تاریخ بخارا. ترجمه احمد بن نصر قبادی. به کوشش مدرس رضوی. تهران.
- یاقوت حموی، شهاب الدین. (۱۳۹۹ق). معجم البلدان. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. (۱۴۱۴ق). تاریخ یعقوبی. قم: منشورات الشریف الرضی.

- Eisentadt, shmuel, N. (1968). empires, in international encyclopedia of the sociences. david I, sills (ed). vol. 49-41 , 5 . New York. macmillan company. the free persa.